

اي كاش كه در نيمه ي اين راه
فرياد نمي زدي كه برگرد ...
اي كاش كه اين قصه نمي شد
يك شعر پر از سپاهي و درد
*

اي كاش شبانگه كه مي شد
اين پنجره تا صبح سحر باز نمي ماند
حسرت زده اي بر لب اين پنجره، اي كاش
با ياد دو چشمان تو آواز نمي خواند
*

اي كاش كلاغي كه فرورفت در افلق
در باغچه كوچك تو باز نشيند
تا از طرف من ، سر فرصت دوسه باري
آشفتگي حال تو را خوب ببيند
*

اي كاش كه اين نور پر از گرمي خورشيد
بر شاخه ي سر سبز درخت تو بتابد
آنگاه كه دستت برسد تا نوك شاخه

بر دست تو آرام و به صد ناز بخواید

*

ای کاش که این ابر که مهمان شده در شهر

تا شهر تو رقصنده و طناز بیاید

هر گاه که تو خیره شوی بر دل این ابر

باران وفاداری من بر تو بیارد

*

ای کاش دوباره برسد لحظه دیدار

ویرانه شود این همه آشفتگی و درد

ای کاش که تو در وسط راه

فریاد نمی زدی که برگرد

....